

برنامه موازی پنهان آموزشی؛ استراتژی آموزشی کارآمد دوران استعماری

هیوا روزه‌ه‌لات

”

در سیستم‌های فاشیستی، نهاد آموزش و پرورش به صورت یک نهاد زیربنایی جهت بسط و توسعه هژمونی یک گروه یا قومیت خاص عمل میکند. نظام آموزشی ایران علی‌رغم بستری چندفرهنگی، به شکل تک‌ساحتی و منولوگ طراحی شده است. اهداف و آرمانها مذهبی- هویتی یک قوم خاص، به عنوان اهداف و آرمانهای همه گروههای اجتماعی- فرهنگی تلقی شده و بر همین اساس، سیستم آموزشی در قالب مدل فارسیسم- شیعیسم طراحی و عملیاتی شده است.

“

مقدمه

سیستم آموزشی در هر کشور بر اساس اهداف و آرمانهای آن جامعه تعیین شده و برای دستیابی به آن اهداف، محتوا و منابع درسی تدوین میشود. اهداف یک سیستم از درون آرا فلاسفه، اندیشمندان، جامعه‌شناسان و علمای تربیتی استخراج و توسط استرژیک‌های آموزشی عملیاتی شده و به وسیله معلمان اجرا میشود. نوع نگرش هر جامعه‌ای به انسان، جامعه و دیگری بر برنامه آموزشی و جامعه‌پذیری فرزندان تأثیرگذار است.

ایران یک کشور چندفرهنگی است و در درون آن ملتهای مختلفی زندگی میکنند. بر همین اساس، ماهیت چندفرهنگی باید در درون برنامه‌های آموزشی نمود عینی داشته باشد. در واقع سیستم آموزشی و برنامه‌های درسی باید بر اساس مدل چندفرهنگی بنیاد گذاشته شود. مدل آموزشی چندفرهنگی بر آموزشهای "ضد تبعیض نژادی"، "ایجاد فرصتهای برابر آموزشی برای تمامی طبقات و گروههای اجتماعی" و "زندگی مسالمت‌آمیز در حین حفظ تفاوت‌های فردی و گروهی" تأکید میکند. مدل چندفرهنگی مدلی پلورالیستی است که تمامی اعضای یک جامعه را به یکسان پوشش داده و نگره‌های مثبت در خصوص تعاملات بین گروهی را تقویت میکند.

در تمامی سیستمهای حاکمیتی، زیر سیستمها یا نهادهای اجتماعی علیرغم خودمختاری نسبی به صورت مداوم با هم در تعامل هستند. در سیستمهای پلورال و دموکراتیک با توجه به نوع نگرش فلسفی به انسان و جامعه، نهاد آموزش کارکردهای متمایزتری از سیستمهای منولوگ و فاشیستی دارد. در سیستمهای دموکراتیک، نهاد آموزش تمایزات هویتی را به رسمیت شناخته و معلمان تا حدود زیادی در انتخاب

منابع و محتوا درسی میتوانند آزادانه عمل کنند. در این سیستمها، جامعه‌پذیری علمی و تربیتی در راستای رشد و شکوفایی تواناییها و استعدادهای درونی شاگردان انجام میگردد. نتیجه و برونداد این سیستمها، به صورت کنشگرانی نسبی اندیش و آموزش دیده به سایر نهادها و سپهر عینی زندگی اجتماعی وارد میشوند.

در سیستمهای فاشیستی، نهاد آموزش و پرورش به صورت یک نهاد زیربنایی جهت بسط و توسعه هژمونی یک گروه یا قومیت خاص عمل میکند. نظام آموزشی ایران علیرغم بستری چندفرهنگی، به شکل تک‌ساحتی و منولوگ طراحی شده است. اهداف و آرمانها مذهبی- هویتی یک قوم خاص، به عنوان اهداف و آرمانهای همه گروههای اجتماعی- فرهنگی تلقی شده و بر همین اساس، سیستم آموزشی در قالب مدل فارسیسم- شیعیسم طراحی و عملیاتی شده است. در این مدل شهروندان سایر گروههای فرهنگی- اجتماعی، شهروندان درجه دوم تلقی شده و هیچ حق فرهنگی- سیاسی ندارند. محتوا و منابع درسی در راستای منافع و اهداف قوم فارس تدوین شده است و در هیچ کجایی منابع تاریخی - فرهنگی اشاره‌ای به سایر ملتهای ایران نشده است. در این سیستم آموزشی، برنامه‌های پنهان آموزشی، موازی با برنامه‌های آشکار، جهت آسیمیلاسیون و نابودی هویت‌های غیرفارس به دقت و به شدت پیگیری میشود. برنامه‌های آشکار و پنهان ایدئولوژیکی سیستم در راستای سیادت و سروری قوم فارس و یکسان‌سازی سایر ملتهای غیر فارس طراحی و عملیاتی شده است. هرچند این رویه با واکنشها و مشکلات عدیده‌ای مواجه است، با این حال در صورت عدم اعمال برنامه‌های پنهان ضد استعماری، احتمال دارد، کنشگران غیرفارس را با نوعی از خودبیگانگی و بحران هویت دچار سازد.

بیان مسئله

سیستم آموزشی منولوگ ایران بر مبنای ایدئولوژی فاشیستی (با محوریت فارسیسم-شیعیسم) شکل گرفته است. ماهیت ایدئولوژیک یک برنامه بیانگر ایده‌ها، تصاویر، اهداف و مفاهیمی است که واقعیت را بر اساس منافع یک گروه خاص بازنمایی کرده و ربطی به واقعیت واقعی ندارد. ایدئولوژی آموزشی فاشیستی بر بنیاد تمایز و سروری یک گروه و انکار و حذف گروه ناهمساز گذاشته شده است. سیستم فاشیسم‌بنیاد آموزشی ایران، سیستمی کاملاً منولوگ و نژادمحور بوده و به هیچ وجه "دیگری" را به رسمیت نمی‌شناسد. در این سیستم معرفت علمی جایگاهی ندارد و همه چیز بر مبنای ایدئولوژی فارسیسم شیعه‌محور توجیه و سنجیده می‌شود.

در سیستم آموزشی فاشیستی همه‌ی محتوا و منابع آشکار و همچنین برنامه پنهان در راستای یکسان‌سازی و آسیمیلاسیون ملت‌های غیر خودی (غیرفارس) تدوین و اجرا می‌شود. برنامه پنهان حاصل تعاملات کنشگران در مدرسه، فضای روانی-عاطفی و دیالتیک مدرسه و جامعه است. به طور کلی برنامه پنهان مدارس ایران بر برتری معرفت دینی بر معرفت علمی، نژادپرستی بر زیست مسالمت‌آمیز، فردگرایی بر مشارکت جمعی و روحیه اطاعت به جای خلاقیت و ابتکار تأکید دارد. در برنامه پنهان مدارس، دانش‌آموزان به طور ضمنی اهداف سیستم را تجربه کرده و در معرض آموزش‌های ایدئولوژیک قرار می‌گیرند. این پیامها و اهداف بعضاً ضد و نقیض بوده و یادگیرندگان آنها را با توجه به ظرفیت و پتانسیل شناختی خود کسب می‌کنند. البته ناگفته پیداست جامعه ایران بعد از انقلاب به طور مداوم در جهت اهداف توده‌ساز سیستم ایدئولوژیک حرکت کرده و ساخت ذهنی-شناختی کنشگران هم

در این راستا تغییر شکل داده است. ساخت سیاسی-استبدادی فقیهانه، مجالی ولو اندک برای رشد روحیه و منش دموکراتیک و تولید انسان مدرن را فراهم نکرده است و چه بسا عامدانه مانع از شکل‌گیری آن نیز شده است. بر همین مبنای، مدارس هم به یادگانه‌های بزرگی برای بسط ایدئولوژی فاشیستی رژیم بدل شده‌اند. در این پارادایم، تفاوت و تمایز امری شیطانی تلقی شده و باید جامعه‌ای یکدست و توده‌ای به مدد سیستم آموزشی بنیاد نهاد. سیستم فاشیستی آموزشی قبل از هر چیز تلاش می‌کند آرمانها و ارزشهای نظام حاکم را بازتولید کند. سیستم آموزشی با رویکرد نرم و پرهیز از خشونت، بقا دولت ایدئولوژیک را تضمین می‌کند.

در این سیستم، به طور مداوم از معلمین و کارگزاران اجرایی آموزشی خواسته می‌شود در راستای اهداف کلی سیستم حرکت کنند. برنامه‌های پنهان و لایه‌های زیرین در پارادایم آموزشی فاشیستی از خود برنامه‌های آشکار مهمتر است. برنامه پنهان یک مدل خاص تدوین شده و مشخص نیست و در بیشتر مواقع حاصل تعامل کنشگران-یاددهندگان و یادگیرندگان-است. بدین وسیله ارزشها و آرمانهای سیستم به طور ضمنی و غیر رسمی به دانش‌آموزان القاء می‌شود. بدین معنا برنامه پنهان متأثر از ویژگیهای شناختی-ذهنی-اخلاقی عاملان اجرایی است. البته سیمای کلی این برنامه از طرف مدیران ارشد و سازمان برای کارگزاران اصلی درون مدارس مشخص می‌شود. سیستمهای آموزشی فاشیستی معیارهای خاصی را برای بکارگیری و استخدام معلمان در نظر می‌گیرند. به نظر میرسد ویژگیهای شخصیتی و حرفه‌ای معلمان بیشترین نقش را در شکست یا موفقیت برنامه‌های آموزشی دارند. در نظام آموزشی ایران از همان ابتدا از طریق فرایند گزینش ایدئولوژیک، مانع از

ورود نیروهای خلاق و ناسیونالیست کورد به چرخه آموزش شدند. در مرحله بعد، با بکارگیری مربیان پرورشی غیر بومی تلاش مجدانه‌ای را برای تعمیق ایدئولوژی حاکم در سطح مدارس کوردستان انجام دادند. کلیت این برنامه‌ها، در راستای هویت‌زدایی کوردی و الحاق اجباری فراگیران کورد به جامعه ایرانی- فارسی شیعه‌محور می‌باشد.

با توجه به پیشینه‌ی تاریخی و فرهنگی کوردستان مقاومت در مقابل وضعیت سیستم آموزشی بسیار محتمل بود. مقاومت رکن اساسی گروه‌های فرهنگی- هویتی متمایز است. نظام مسلط همیشه در پیشبرد اهداف آشکار و پنهان خود نمیتواند موفق عمل کند. در دو دهه‌ی اخیر، به دنبال مطالبات محلی و عدم رغبت معلمان غیر بومی برای کار در مدارس مناطق کوردنشین، معلمان کورد متعددی به سیستم آموزشی مسلط وارد شدند. تعداد زیادی از این معلمان توانایی بازخوانی وضعیت موجود و برنامه‌های آموزشی آشکار و پنهان نظام مسلط را داشتند. آنها مجریان و عاملان برنامه پنهان ضد استعماری بودند. این معلمان استراتژی‌های ضد برنامه‌های آموزشی رسمی را راهبری میکنند. آنها شاگردان را برای درک تجربه‌های متفاوت آماده میکنند. برنامه پنهان ضد استعماری بر این امر تأکید دارد که این برنامه‌ها آموزشی ساختار مسلط با بستر عملیاتی آن در مناطق غیر فارسی تطابق نداشته و بنابراین به جای تکامل شناختی- شخصیتی آنها، فرصت‌های زندگی آنها را هدر داده و آنها را به عاملان بازتولید فرهنگ سلطه بدل میکند. این نوشتار بر امر بازسازی هویت فرهنگی- سیاسی با مشارکت جدی معلمان استراتژیست کورد میپردازد. بر همین اساس، این نوشتار در پی پاسخگویی به سؤالات زیر است؟

۱ لایه‌های پنهان برنامه آموزشی ساختار مسلط در ایران کدامند؟

۲ استراتژی معلمان پیشرو در ارائه‌ی برنامه پنهان ضد استعماری چیست؟

این پژوهش در مقیاس محدود و با روش کیفی انجام شده است. در این پژوهش با تعدادی از معلمان در شهرهای مختلف کوردستان -از طریق اسکایپ- در مورد برنامه پنهان ضد استعماری گفتگو شده است. گفتگوها هم به شکل جمعی (گروه متمرکز) و هم به صورت فردی انجام شده است. در نهایت، با روش تحلیل تماتیک محتوای گفتگوها تجزیه و تحلیل شده است.

یافته‌های پژوهش

۱ ابعاد هویت تاریخی سیاسی برنامه پنهان استعماری و ضد استعماری

تقریباً در سرتاسر تاریخ مدرن آموزش و پرورش ممالک توتالیتر، آموزش و پرورش از عوامل اصلی تولید ساخت شناختی و منظومه معرفتی یادگیرندگان است. برای نیل به این هدف، ساختارهای رسمی آموزش و پرورش بر علوم انسانی تأکید میکنند. در واقع میتوان گفت، علوم انسانی ابزار اصلی دستیابی به اهداف آشکار و پنهان در جامعه‌پذیری سیاسی نظام‌های سیاسی آموزشی منولوگ است. درس تاریخ از جمله منابع اصلی تولید ناسیونالیسم ذات‌گرا و منولوگ است. محتوای کتب تاریخ سیستم آموزشی در تمامی مقاطع تحصیلی و دانشگاهی، بر ناسیونالیسم مذهبی با محوریت تشیع و ناسیونالیسم قومی فارس محور، تمرکز دارد. غیاب عنصرملتهای غیر فارس در کلیت کتب تاریخ به وضوح دیده میشود. برای نمونه در مقاطع سه‌گانه پیش از تاریخ، اسلام و تاریخ معاصر هیچ گونه محتوایی حتی با رویکرد سلبی جز در یک مورد - در کتاب تاریخ معاصر ایران، از جمهوری کوردستان در مهاباد به عنوان غائله‌ی کوردستان و یک حرکت تجزیه‌طلبانه یاد شده است- هیچ گونه محتوایی در مورد

تاریخ و شخصیت‌های کوردی دیده نمی‌شود. ساختار مسلط در قدم اول ملتهای غیرفارس را از ساحت رسمی محتوای آموزشی حذف کرده، و در مرحله بعد تلاش میکند با یگانه‌سازی ملتهای غیرفارس در کلیتی هویتی به نام فارس و مذهب تشیع، سایر “دیگریها” را به طور کلی انکار و حذف نماید. در خصوص تقابل سه‌گانه برنامه رسمی و پنهان سیستم، و برنامه پنهان تقابلی ملتهای غیر فارس، یکی از مصاحبه شونده‌گان (دبیر تاریخ) معتقد است: “تضاد، عنصر دایمی و درونی همه‌ی کلیتهای بسته و توتالیتر است. در اینجا معلم تاریخ باید از برنامه پنهان در جهت واکنشی و تقابلی استفاده کرده و در تمامی رویدادهای تاریخی با ذکر منبع، رویدادهای موازی تاریخ کورد را به دانش‌آموزان القاء کند. یعنی باید در تمامی موقعیتهای عنصر ملیتی کوردی را در پازل تاریخ وارد کرده و موقعیت فراگیر کورد را در دالان تاریخ مشخص کرده و تاریخ تهی و حذف‌شده‌ی کوردی را با مستندات تاریخی بازسازی کند.”

غیاب عینی ملتهای ایرانی، به ویژه کوردها، در محتوای کتب، واکنشهای متفاوتی را در ساخت شناختی-ذهنی فراگیران ایجاد میکند. این فرایند در مقاطع تحصیلی متفاوت، اثرات متفاوتی را ایجاد میکند. در مقطع ابتدایی، فراگیران به شکل ناخواسته و ناآگاه در مسیر هویت‌یابی موازی قرار می‌گیرند. بدین معنا، روند هویت‌یابی و جامعه‌پذیری محیطی (خانواده و محیط بیرونی)، با جامعه‌پذیری درون‌مدرسه‌ای، تداخل پیدا کرده و نوعی تضاد دایمی شکل می‌گیرد. در این فرایند رقابت، کشمکش دایمی برای حذف یکدیگر صورت می‌گیرد. با توجه به اثرگذاری عمیق سیستم آموزش در این مقطع سنی، فراگیران به نوعی دچار درماندگی آموخته شده میشوند. در مقطع ابتدایی و راهنمایی،

و با توجه به کلیت آموزشی و مرجعیت تام کتب درسی و کارگزاری فعال معلم، خود فراگیر هم از گردونه آموزش حذف شده و ذهن وی به انبانی برای ذخیره انواع محتوا و داده‌های متعارض و غیر کارکردی بدل میشود. بنابراین در اینجا هم فراگیر و هویت تاریخی وی به یکسره از فرایند رسمی و غیر رسمی آموزش حذف میشود.

براین اساس معلمان ابتدایی نقش مهمی در جهت‌دهی به برنامه پنهان ضد استعماری در مقاطع پایین تحصیلی دارند. ناگفته پیداست در تمامی مقاطع نقش معلمان به عنوان کارگزار اجرایی برنامه پنهان ضد استعماری انکارناپذیر است، با این حال، در مقاطع بالاتر و تکامل شناختی فراگیران، واکنش تدافعی فراگیران به مدد کارگزاران آمده و روند تعمیق برنامه دژپنهان ساختار مسلط را تسهیل می‌بخشد.

غیاب ملتهای ایرانی در کتب تاریخی و مقدرات تاریخی این سرزمین، از همان ابتدا این ایده را القاء میکند که سایر ملتهای ایرانی قابلیت اداره یک سیستم سیاسی را نداشته و پتانسیل تبدیل به دولت-ملت را ندارند. بنابراین از همان اوان شکل‌گیری شخصیت بنیادی کودکان، آنها آماج حملات برنامه‌های متعدد پنهان آموزشی سیستم قرار می‌گیرند. آنها باید بیاموزند تاریخ‌شان سرشار از تهی است. یکی از معلمان و کارشناس ارشد تاریخ در همین خصوص می‌گوید: “حذف عامدانه ملتهای ایرانی از محتوای کتب و همراهی آن با کلیت برنامه‌های پنهان را میتوان نوعی از ترور هویت سیاسی ملتهای فرودست تلقی کرد. به آنها القاء میشود که در هیچ جایی گذشته ریشه ندارند و در واقع هیچ نیستند.” مصاحبه شونده‌ی دیگر در همین خصوص می‌گوید: “کلیت برنامه آشکار و پنهان در راستای تخریب هویت سیاسی و ناتوان تلقی کردن سایر ملتهای ایرانی غیر

فارس است. بنابراین قوم فارس یک رسالت تاریخی سیاسی مهمی دارد. آنها وانمود میکنند نقش متمدن کردن ملت‌های نامتمدن ایرانی را به عهده دارند. حالا باید قالب‌های جدید هویت سیاسی را برایشان تعریف کرد.“ در کتب تاریخ زمانیکه از ملت‌های ایرانی غیر فارس سخن رانده میشود، در بیشتر موارد آنها را در واحدهای اجتماعی عشایری بازنمایی میکند. در اینجا عشایر نماد یاغیگری، غارت و واگرایی تلقی میشود. با این وصف، عشایر نماد عقب‌ماندگی و توقف زمان در گذشته است. بنابراین اجرای سیاست یکجانشینی در راستای متمدن‌سازی آنها صورت میگیرد.

در فاز بعدی متمدن‌سازی، برنامه‌های آشکار و پنهان بر تولید هویت سیاسی جدید و همبستگی سیاسی سرزمینی تأکید میکنند. در این مرحله علیرغم نفی کلیت نظام سیاسی پهلوی، رضاخان تلویحا همچون یک قهرمان ملی در راستای سرکوب عشایر و ملت‌های نامتمدن ایرانی معرفی میشود. در واقع سیاست آموزشی پنهان در این مرحله الحاق همه‌ی ملت‌های نامتمدن به ملیت ایرانی است که سرکرده آنها فارس‌ها هستند. مصاحبه شونده شماره سوم و کارشناس آموزش ابتدایی در همین خصوص میگوید: “محتوای آشکار و پنهان الحاق همه‌ی ملت‌های غیر فارس به جامعه ایرانی فارس محور از اواخر مقطع ابتدایی شروع میشود. در واقع سال‌های ابتدایی این مقطع بیشتر در راستای انکار و تهی‌سازی هویت سیاسی حرکت میکند. بعد از این که خودآگاهی فراگیر غیر فارس دچار فروپاشی شد، حالا باید ذهنیت وی را تسخیر کرد و وی را در یک جامعه و جهان سیاسی دیگری جایگیر ساخت. حالا باید او بفهمد که هیچی نیست و برای زندگی در جهان مدرن باید شبیه دیگری شود. دیگری که وانمود میشود بسیار قدرتمند بوده و قدرت وی در

قالب یک دولت فراگیر متجلی شده و در صورت نافرمانی نابود میشود.“

در واقع کلیت آشکار و پنهان برنامه‌های آموزشی در راستای همبستگی و تکینگی نظام سیاسی تدوین شده است. مربیان پرورشی بازوی اصلی و کارگزار برنامه‌های پنهان سیستم در مدارس محسوب میشوند. تا چند سال پیش کمتر این پست حساس ایدئولوژیکی در کوردستان به معلم غیر فارس واگذار میشد. افرادی با توانایی ویژه که اغلب خود عضو نهادهای امنیتی بودند، کارگزار برنامه‌های پنهان در مدارس کوردستان بودند. همچنین، سیستم با بکارگیری مکانیسم‌های مختلف، تلاش زیادی به عمل آورد که دهه شصت و هفتاد، کمترین نیروی آموزشی کورد در مدارس کوردستان استخدام شوند.

تأکید محتوای پنهان و آشکار بر همبستگی بر محور فارسیسم - شیعیسم در واقع نفی حقوق فرهنگی سیاسی تمام ملت‌های ایرانی غیر فارس است. همانطور که قبلا گفته شد، انکار هویت سیاسی سایر ملت‌های غیر فارس، فراگیران را آماده ضمیمه شدن به یک کلیت ظالمانه میکند. لحظات تاریخی منحصر به فردی در حال گذر است. غفلت معلم کورد به معنی همدست شدن با اشغالگر جهت به تاراج بردن پیشینه تاریخی و آسیمیلاسیون فرهنگی - سیاسی است.

یکی از کارکردهای اصلی برنامه پنهان ضد استعماری بازگرداندن کوردها به ساحت تاریخی - سیاسی است. آنها باید هویت تاریخی سیاسی کورد را در ساخت شناختی فراگیر کورد بازجایگیر کنند. در مقطع دوم متوسطه بارها از شاگردان شنیده میشود که کورد بودن بی معنی است و یا حتی خودشان برچسب‌های هویتی منفی به خود نسبت میدهند. یکی از معلمین تاریخ در همین خصوص میگوید: “باید از تاریخ پیش

از اسلام شروع کرد. فراگیر کورد باید بداند اولین دولت فراگیر در پهنه جغرافیایی ایران به وسیله مادها ایجاد شد که کنفدراسیونی از اقوام کورد بودند. آنها باید بدانند هگمتانه به عنوان پایتخت مادها، یادگار اجدادی کوردهاست. ارایه این پیشینه تاریخی فراگیر کورد را به صحنه تاریخ برمیگرداند. او دیگر از خود و هویت سیاسی خود خجالت نمیکشد و خود را تحقیر نمیکند.

یکی دیگر از معلمان ابتدایی در همین خصوص میگوید: "معلمین کورد باید تاریخ سیاسی تکه تکه شده را دوباره جمع کرده و کلیت جدیدی بسازند. آنها باید به شکل‌گیری خودآگاهی سیاسی کوردی کمک کند. در واقع باید پروژه همبستگی ملی که هدف نهاییش، ذوب ملت‌های ایرانی غیر فارس است را بر ملا کنند. آنها باید حقوق سیاسی کوردها و سایر ملت‌های ایرانی را یادآور شده و وضعیت فرودستی کنونی را به عنوان یک حالت استثناء، موقت و گذرا تلقی کنند."

یکی دیگر از مصاحبه‌شوندگان در همین خصوص چنین اظهار عقیده میکند: "معلمین کورد باید فاشیسم فرهنگی - سیاسی حاکم بر ساختار آموزشی را به چالش کشیده و یک کنشگر کورد معتقد به مبانی دموکراسی را تربیت کنند. آنها با زنده کردن تاریخ قدیم و جدید کورد، کنشگر کورد را در کنار سایر کنشگران و ملت‌های ایرانی قرار داده و مانع از تحقیر وی شوند. باید به وی یاد داد که در یک جامعه چندفرهنگی زندگی میکند که ضمن احترام به حقوق سایر ملت‌ها، خود هم باید از حقوق سیاسی برخوردار شود. کارگزار برنامه پنهان کوردی باید دورنمای رویاهای سیاسی کوردی را برای شاگردان ترسیم کند تا در رویاهای دیگران غرق نشود."

تولید سوژه‌ی سیاسی خودمختار کاری بس دشوار ولی امکان‌پذیر است. معلمان استراتژیست کورد باید زمینه‌ی تولید و

تقویت خودآگاهی سیاسی کوردی در قالب جامعه‌پذیری و برنامه پنهان ضد آموزش استعماری را فراهم کنند. آنها باید ضمن آموزش زندگی مسالمت‌آمیز در یک جامعه چند ملیتی، حقوق سیاسی کوردها را به دانش‌آموز یادآور شوند. آنها باید وضعیت سیاسی کوردها را در عراق و سوریه به عنوان مسیر تحقق رویاهای سیاسی کوردی تجزیه و تحلیل کنند. وضعیت کنونی کوردها در این دو "پارچه" نشان میدهد، علیرغم تمامی ضعفها و مداخلات خارجی منطقه‌ای و جهانی، کوردها آرام آرام مسیر تشکیل دولت و سروری و سیادت بر سرزمین‌های مادری خود را طی میکنند.

یکی دیگر از مصاحبه‌شوندگان در خصوص شکل‌گیری هویت تاریخی- سیاسی معتقد است: "متأسفانه رویه‌ی یکسانی در بین دبیران وجود ندارد. درست است که در مقطع متوسطه شاگردان آمادگی فراگیری مطالب خارج از کتاب و چه بسا متضاد با آن را دارند، با این حال به دلیل نداشتن برنامه مشخص، روند شکل‌گیری هویت تاریخی- سیاسی شاگردان کورد با اختلال مواجه میشود."

در ادامه همین بحث یکی دیگر از دبیران تاریخ دبیرستان میگوید: "بیشتر دبیران تاریخ تلاش متفاوت و سودمندی برای القای برنامه پنهان ضد استعماری ندارند. درست است که آنها بهایی به مطالب و محتوا کتاب نمیدهند و هیچ فعالیتی هم به شکل پنهان برای تعمیق برنامه رسمی ندارند، با این حال هیچ برنامه‌ای هم برای ارائه‌ی تاریخ سیاسی کورد و شکل‌گیری هویت کوردی ندارند."

در مجموع مصاحبه‌شوندگان معتقدند به دلیل نداشتن انگیزه کافی در بین معلمان، و همچنین نداشتن رویه‌ی مشترک در مسئله‌شناسی، روند شکل‌گیری هویت تاریخی- سیاسی شاگردان با اختلال مواجه

میشود. آنها معتقدند که سیستم تا حدود زیادی در تهی سازی هویتی موفق عمل کرده، هرچند در مقاطع بالاتر در الحاق و آسیمیلاسیون نهایی ناکام بوده، با این حال آنها تا حدودی به هدف خود رسیده‌اند. اختلال یا بحران هویت و خودشناسی که نتیجه فوری آن از خودبیگانگی اجتماعی شاگردان است، کاملا در راستای اهداف تعریف شده آنها میباشد هر چند سازوکار آن قصد نشده و نیت نشده باشد. آنها معتقدند هر چند دانش آموزان در مقطع متوسطه آمادگی جذب برنامه پنهان ضد استعماری را دارند، با این حال دبیران در کنشگری و اعمال نفوذ خود موفق عمل نمیکنند.

آنها معتقدند بحران هویت و خودشناسی شاگردان کورد ناشی از ضعف منابع تغذیه هویت فرهنگی- سیاسی است. این روند باعث میشود علیرغم دوری شاگردان از بافتار و ساخت شناختی مرکز، ولی ارجاعات هویت سیاسی مشخصی نداشته و در یک حالت تعلیق موقت و یا بعضا دائمی قرار میگیرند. بر همین اساس، باید گفت تدوین استراتژیهای برنامه پنهان ضد استعماری یک اولویت فوری است. دبیران باید در جلسات مشترک خطوط فعالیت را مشخص کرده و با مسئله شناسی دقیق و شناخت زمان، اقدامات هماهنگ را انجام دهند. نتایج تحقیقات حوزه هویت نشان میدهد علیرغم بالا بودن میزان تعلق هویت کوردی در بین دانش آموزان کورد، با این حال تعهد هویتی و عمل در راستای منافع کوردی در حد بسیار پایینی قرار دارد.

۲ ابعاد هویت فرهنگی برنامه پنهان استعماری و استراتژیهای تقابلی برنامه آشکار و پنهان آموزشی سیستم آموزشی استعماری، یک برنامه جامع و چندجانبه است. این برنامه برآن است کلیت فرهنگی- سیاسی کنشگران غیرفارس را هدف قرار دهد. بر همین اساس، این برنامه

با تدابیر ویژه و نرم تدوین، و با کارگزاران مخصوص و گزینش شده عملیاتی میشود. بخش عمده برنامه آموزشی استعماری نظام آموزشی ایران آشکارا ساخت هویت فرهنگی دانش آموزان ملتهای غیرفارس را هدف گیری کرده است. این برنامه براساس اصول و مبانی فاشیستی پان فارسیسم شیعه محور طراحی شده است. در برنامه آموزشی استعماری ایران، سرزمین، ملت، و امنیت این سرزمین و ملت (کاملا پارسی) به عنوان ارزشها و آرمانهای غایی تلقی شده و تعهد به حفاظت از آنها یک امر مقدس و الهی تلقی شده است. در این سیستم، به کلیت باورها و ارزشهای قوم فارس تقدس بخشی شده و انحراف از آن ناهنجاری و جرم تلقی میشود. در واقع میتوان کلیت این ساختار را یک کلیت کاملا ایدئولوژیک دانست که به راحتی و به تدریج با فاشیسم امتزاج پیدا کرده است. تکینگی و وحدت بر تمامی ساختارها و زیرساختارها سایه افکنده و از ابزار آموزش هم در راستای آسیمیلاسیون و ذوب فرهنگی ملتهای غیرفارس استفاده بهینه میشود. استفاده ایدئولوژیک از سیستم آموزشی به منظور یکدستی فرهنگی هویتی در راستای ” بسیج پروری “ و شکل گیری ارتش بیست میلیونی برای حفظ حاکمیت نظام پارسی شیعه محور میباشد.

فاشیسم مذهبی جمهوری اسلامی ملو از تناقضات ذاتی است. از یک سو این نظام مدعی ارائه نوعی جدید از مردم سالاری، آنهم از نوع دینی است، از سوی دیگر تمام تلاش خود را برای یکپارچگی هویتی و ذوب ملتهای ایرانی در قالب فارسیسم- شیعیسم انجام میدهد.

به کارگیری عنصر زبان مهمترین عنصر فرهنگی برای یکسان سازی تلقی میشود. زبان، عنصر اساسی هویتی- تعاملی در سیستم آموزشی استعماری تلقی میشود.

زبان بیانگر تجربه زیسته ملتهای گوناگون است و نقش مهمی در فرایند هویت‌سازی ایفا میکند. زبان نقش مهمی در توسعه خودآگاهی و شکل‌گیری ناسیونالیسم دارد. درواقع میتوان زبان و نقش آگاهی‌بخش آن را زیربنایی ناسیونالیسم سیاسی و جنبشهای اجتماعی - سیاسی نوین نامید.

سیستم آموزشی استعماری ایرانی، به عنوان مهمترین عنصر هویت‌بخش فارسیسم، تأکید بیش از حدی بر زبان فارسی به عنوان یگانه زبان رسمی در گستره جغرافیایی ایران دارد. زبان فارسی و ایجاد دلبستگی به آن خمیرمایه سیستم آموزشی استعماری ایران است. بعد از انقلاب ایران برای اولین بار، بر اساس ماده ۱۵ قانون اساسی ایران، زبان فارسی به عنوان زبان رسمی و قانونی ایرانیان انتخاب شد. هر چند پیش‌تر از آن هم زبان فارسی نقش تعیین‌کننده در ساختار فرهنگی - آموزشی ایران داشت، با این حال در دوره جدید و بعد از انقلاب فاشیسم زبانی رسمیت یافت. درواقع بعد از انقلاب بیشتر مبانی فاشیستی فرهنگی - سیاسی با ابزار قانون نهادینه شد. قانون اساسی دستاویزی برای توسعه تکنیکی و آسیمیلاسیون ملتهای غیرفارسی شده است.

یکی از معلمان ابتدایی در خصوص نقش زبان فارسی در هویت‌سازی فارسیستی چنین اظهار نظر میکند: "ارایه‌ی کلیه مطالب و محتوای رسمی آموزشی در همان سالهای اولیه واکنشهای مختلفی را در پی دارد. برای نمونه بیشتر دانش‌آموزان از معلمان سؤال میکنند چرا با زبان خودمان آموزش نمی‌بینیم. در این جور مواقع معلمان در پاسخگویی کاملاً درمانده میشوند. و بعضی مواقع خودشان می‌گویند حتمن با زبان ما همیشه درس خوند و درواقع این زبان قابلیت آموزش ندارد." طراحان و استراتژیستهای آموزشی ساختار مسلط، با پیروی از مبانی نظری

ناسیونالیسم کلاسیک و ذات‌گرا، زبان فارسی را در ظاهر همچون ابزاری برای آموزش در جامعه چندگونگی فرهنگی ایرانی میدانند و معتقدند همه‌ی ملتهای غیر ایرانی لاجرم باید برای زندگی در جامعه ایرانی و تسهیل ارتباطات، با یک زبان مشترک سخن بگویند. با این حال، آنها تدابیر ویژه و پنهان برای این استراتژی در نظر دارند. همانطور که گفته شد زبان، ابزار هویت‌ساز جمعی و تدویم فرهنگی یک جامعه است. درواقع انسانها در بستر زبان متولد شده و در بازایی آن نقش دارند. حذف زبان ملتهای غیر فارس از چرخه و فرایند آموزش، تلاشی جدی برای ذوب و آسیمیلاسیون فرهنگی و نابودی منابع معرفتی تلقی میشود.

یکی دیگر از معلمان ابتدایی در خصوص زبان فارسی معتقد است: "زبان فارسی در این سیستم تنها زبان آموزش نیست. افشای نقش پنهان و کارکردهای پنهان آن بسیار مهم است. قوم فارس با رسمیت‌بخشی به زبان فارسی در آموزش و سیستم اداری، در واقع میخواهد سروری و سیادت فرهنگی - هویتی خود را از همان ابتدا بر ذهنیت دانش‌آموز خردسال ما القاء کند. او می‌خواهد هیچ بودن وی را با تحمیل زبانش نشان دهد. زمانیکه شاگرد نتواند با زبان خودش سخن بگوید و مرتباً به خاطر ناتوانی در فراگیری زبان فارسی بازخواست شود، در نهایت دچار سرخوردگی و تحقیر هویتی میشود."

استراتژیستهای آموزشی ایران معتقدند با توجه به تنوع و چندگانگی فرهنگی در ایران، نمیتوان ناسیونالیسم ایرانی را بر عنصر نژاد خالص یا خاطرات مشترک تاریخی جعلی برپا کرد. بنابراین تلاش میکنند از طریق ابزار آموزش و برنامه‌های پنهان و آشکار رویکرد خود را عملی کنند. آنها به این نتیجه رسیده‌اند بهترین ابزار برای رسیدن به این هدف، زبان فارسی، آموزش به آن و القای

روح ملی از طریق آن است. آنها معتقدند که توسعه ناسیونالیسم ایرانی- فارسی تنها از طریق جامعه‌پذیری و تحمیل سبک‌های نوی آموزشی امکان‌پذیر است.

یکی از دبیران جامعه‌شناسی در خصوص زبان فارسی و شکل‌گیری هویت ایرانی- فارسی معتقد است: "سیستم آموزشی به شکل آشکار و از طریق محتوای درسی تدوین شده و از طریق برنامه پنهان و القایی و همچنین برنامه پوچ، در صدد تحمیل هویت فرهنگی- زبانی فارسی بر شاگردان غیر فارس است. مؤلفان کتب فارسی به ویژه از طریق تولید محتوای آشکار کتب علوم انسانی در صدد برساخت هویت ایرانی بر محور فارسیسم (زبان فارسی) و مذهب شیعه هستند. آنها زمانیکه مؤلفه‌های این ساخت هویتی را تشریح میکنند، همیشه و در گام اول بر زبان فارسی به عنوان یگانه عامل همسازی یاد کرده و در مرحله بعد با مدد از تئوری ولایت فقیه و انتقال حق حاکمیت به ساحت مذهبی تشیع، عملاً سایر ملت‌های غیر ایرانی و غیر شیعه را از فرایند هویت‌یابی حذف میکنند."

یکی دیگر از دبیران جامعه‌شناسی دبیرستان در همین خصوص چنین اظهار نظر میکند: "ناسیونالیسم سیاسی کلاسیک مبتنی بر زبان و خصایص فرهنگی ذات‌گرا مسبب بزرگترین مصایب بشری بوده‌اند. تاریخ غرب و حتی خاورمیانه مملو از تعارضات و تنش‌های خشونت‌آمیز مبتنی بر این نوع رویکرد بوده است. اگر سیستم سیاسی و حاکمیتی بر بنیاد دموکراسی و پلورالیسم بنیاد نهاده میشد اشکالی نداشت که هم‌شهریان یک کشور برای ارتباط از یک زبان مشترک استفاده کنند. اشکال کار در این است زبان فارسی در اینجا یک زبان ارتباطی- تعاملی نیست و استراتژی پنهان آن ذوب فرهنگی و نابودی ملت‌های غیر فارس است."

با دموکراتیزه شدن سپهر سیاسی در

بیشتر کشورها و همچنین توسعه ناسیونالیسم مدنی بر معیار قوانین و اقتضات جدید، انتظار میرفت تا حدودی زیادی نقش زبان و سایر مؤلفه‌های ذات‌گرا در تولید و بازتولید ناسیونالیسم کاهش یابد. با این حال بررسی اجمالی تنش‌ها و خشونت‌های سیاسی نشان میدهد، علت اصلی بیشتر این تنش‌ها به ویژه در خاورمیانه، تأکید دولت‌های حاکم بر ناسیونالیسم مونوگ و تصفیه ملت‌های غیر همسان است. بنابراین قویا میتوان گفت "زبان" و "سرزمین" کماکان از عناصر اصلی شکل‌گیری ناسیونالیسم و جنبش‌های حق‌خواهانه هستند. با وجود زندگی در دنیای مدرن و با "وجود اینکه از تنوع وسیع رسانه‌های ارتباطی برخورداریم، حتی امروز نیز پر استفاده‌ترین رسانه چه نوشتاری چه گفتاری "زبان" است. در یک دریافت بسیار بنیادی میتوان گفت جوامع، اجتماعات زبانی هستند، متشکل از انسانهایی که با هم وجه اشتراک و ارتباط دارند. بنابراین اگر مردمی دارای وطن مشترک هستند و تابع زبان مشترک میشوند، میتوانند یک ملت باشند. چنین کاری در هند در حال انجام و در حال پیگیری است. به این صورت که تنها کشور چند زبانه که نقشه‌های اداری خود را بر مبنای جغرافیایی زبانی تغییر داده است، هند است. این کشور در طول جنبش موسوم زبان‌گرایی به خصوص در فاصله‌ی سال‌های ۱۹۵۳ تا ۱۹۶۰ گرایش به تأسیس دولت‌های زبانی یافت. این دولت‌ها که با واحدهای باستانی این کشور انطباق دارند، پایه و اساسی برای فدرالیسم هندی شدند." (اممن، ۱۳۸۶)

مدل فدرالیسم هندی منطبق بر جغرافیایی زبانی و انطباق تاریخی بر واحدهای اجتماعی باستانی این کشور است. متأسفانه باید گفت یکی از کارهایی که از عصر صفویه به این طرف در ایران صورت گرفته است بهم ریختن جغرافیایی زبانی

است. کوچ اجباری و جابجایی کوردها و پراکنده کردن در استانهای مختلف ایران، باعث شده است کوردها در مناطق مختلف ساکن شده و عملن از هم دور افتاده‌اند. با این حال، هسته اصلی سرزمین کوردها در جوار هم قرار گرفته و این عامل در حفظ و نگهداشت هویت فرهنگی - زبانی کوردها تا حدود زیادی مؤثر بوده است.

بخش مهمی از برنامه پنهان ضد استعماری مدارس کوردستان باید بر محور زبان کوردی و برجسته‌سازی آن بنا شود. یکی از معلمان ابتدایی در همین خصوص می‌گوید: "زبان کوردی نباید به هیچ وجه فراموش شود. فراموشی زبان، باعث الکن شدن و ناتوانی فرهنگی در زاینده‌گی و انتقال تجربیات است. معلمین ما باید در کنار زبان فارسی، زبان کوردی را هم آموزش دهند. به خصوص معلمین ابتدایی. دانش‌آموز کلاس اول ابتدایی باید بداند میشود با زبان مادریش نوشت. وقت زیادی هم نمیبرد."

یکی دیگر از معلمان مصاحبه شونده در همین خصوص می‌گوید: "شاگردان ما به ناچار باید با زبان غیر مادری آموزش ببینند. بنابراین در این موقعیت تاریخی مهم و یا در حال انتقال، اولن برای درک پیچیدگی استراتژیهای استعمارگر و سر در آوردن از توطئه‌های آنها، باید زبان فارسی را به خوبی بیاموزیم. معلمین هم باید از دقایق اضافی و مرده کلاسها برای آموزش زبان کوردی استفاده کنند. در اینجا ما هم باید مثل خودشان عمل کنیم، یعنی زبان تنها وسیله ارتباط و تعاملات روزانه نیست، زبان نوشتاری عامل و منشأ زایش و تقویت زبان است. در مرحله ی بعدی ایجاد دل‌بستگی عاطفی به آن منجر به تقویت هویت فرهنگی - زبانی و در نهایت عدم الحاق به جامعه ایرانی - فارسی و تن ندادن به حقارت فرهنگی." کارگزاران برنامه پنهان ضد استعماری باید

بر خاص‌بودگی هویت کوردی تأکید کنند. آنها باید به شاگردانشان یاد دهند که یک ملت متفاوت با فارسها هستند. البته نگارنده معتقد است هرگز نباید به نفی و انکار دیگری پرداخت و بذر خصومت و خشونت نژادی کاشت. مقصود اصلی نگارنده این است تلاش برای نشان دادن خاص‌بودگی ابزار بسیار کارآمدی برای جلوگیری از آسیمیلیسیون و ذوب شدن در یک کلیت فرهنگی - هویتی دیگر است. خاص‌بودگی هویتی باید بر شاخصهای عینی و ذهنی فرهنگ کوردی مبتنی باشد. تولید خودآگاهی هویتی و تعلق به یک ملیت رکن اساس هویت‌یابی است. در این لحظات تاریخی مهم که معادلات داخلی و بین‌المللی مانع از تغییر مرزها یا رسیدن به حقوق ذاتی کوردهاست، آموزش ناسیونالیسم سیاسی - فرهنگی کوردی و آماده کردن نسلی متفاوت برای مبارزات آتی بسیار حیاتی است. خاص‌بودگی یک جریان هویتی موازی را میسازد، جریانی که همواره خود را در تقابل با دیگری بازسازی و تقویت میکند. غفلت از نسل جوان و تولید هویت متمایز کوردی به مدد برنامه‌های پنهان ضد استعماری، لطمات جبران‌ناپذیری را به دنبال خواهد داشت. ترسیم خطوط تمایز هویت کوردی با هویت ایرانی - فارسی، باید هدایت‌گر فعالیتهای درون مدرسه‌ای معلمان کورد در تمامی پهنه‌های جغرافیایی کوردنشین به ویژه استانهای ایلام و کرمانشاه باشد.

هویت فرهنگی یک امر دینامیک بوده و همواره با محیط خود در تماس میباشد. هویت فرهنگی هر جامعه‌ای نتیجه آگاهی اعضای یک جامعه نسبت به تجربیات انباشته شده‌ی تاریخی خود است که از دالان زمان گذشته و به عصر حاضر رسیده است. کوردها در گذر زمان همواره با ملت‌های هم‌جوار خود در ارتباط بوده و لاجرم ویژگی‌های مشترکی با آنها دارد. خاص‌بودگی به معنای نفی اشتراک فرهنگی با سایر ملت‌های ایرانی نیست. مراد

از تأکید بر خاص‌بودگی در اینجا این است که هر ملت تحت سلطه و استعمار شده برای رهایی از در یوزگی و تحقیر، به ابزار مبارزه و رهایی نیازمند است. کارگزاران آموزشی (معلمان و مدیران کورد) باید از خاص‌بودگی به عنوان ابزاری پنهان جهت مبارزه در حوزه فرهنگی - هویتی استفاده کنند.

نتیجه‌گیری

برنامه پنهان آموزشی در راستای بسط و توسعه ارزشها، آرمانها و غایات اخلاقی یک جامعه عمل میکند. برنامه پنهان به شکل دیالتیک و در تعامل بین فرهنگ عمومی و فضای مدرسه شکل میگیرد. بدین وسیله دانش‌آموزان به شکل ضمنی و غیر صریح در معرض پیامهای مطلوب سیستم قرار میگیرند. در سیستمهای ایدئولوژیک، همه‌ی خرده سیستمها و نهادهای اجتماعی در راستای بسط ایدئولوژیک سیستم عمل نموده و کمتر به کنشگران فردی یا گروهی اقلیت توجه میشود. این برنامه تنوع را برنرفته و سعی در همسان‌سازی و تولید سوژه عاطفه بنیاد (در مقابل عقل‌بنیاد) و در نهایت جامعه توده‌وار دارد.

ساختارهای سیاسی ایران از گذشته تا کنون، به طور مداوم تلاش کرده‌اند در جغرافیای زیستی و سیاسی کوردها حفره‌ها مختلف ایجاد کرده و یا آنها را به شکل اجباری به نقاط دیگران ایران کوچانده‌اند. در کنار اقدامات عریان سیاسی (خشونت فیزیکی، اعلام جهاد، تسخیر سرزمین، تبعید و اعدام)، دولتهای معاصر از ساختارهای رسمی آموزشی و سیستم رسانه‌ای برای حذف و انکار هویتی کوردها استفاده کرده‌اند، ساختارهای که با جنگ نرم و ایدئولوژیک کلیت فرهنگی - سیاسی کوردها را هدف حملات خطرناک و البته پنهان قرار داده‌اند. برنامه پنهان و غیر صریح سیستم آموزشی فاشیستی ایران با محوریت فارسیسم -

شیعیسم به طور سیستماتیک برای آسیمیلاسیون ملت‌های غیرفارس و به طور مشخص کوردها عمل میکند. هدف اولیه این برنامه الحاق کوردها به جامعه ایرانی - فارسی مییاشد. برای دستیابی به این هدف، کوردها از برنامه رسمی و محتوای تاریخی حذف شده‌اند. انکار هویت تاریخی - سیاسی کوردها در راستای القای ذهنیت ناتوانی کوردها در اعمال حاکمیت سیاسی و اداره جامعه خود است. در این مرحله، برنامه پنهان به عنوان مکمل محتوای برنامه آشکار عمل نموده و سعی در تهی‌سازی هویت سیاسی کوردها، جهت الحاق آنها به جامعه ایرانی - فارسی دارد. همزمان و با متدهای دیگر، برنامه پنهان سیستم به شکل عملیاتی سعی در آسیمیلاسیون و نابودی هویت فرهنگی ملت‌های غیر فارس را دارد. در این حوزه، با حذف زبان غیر فارسی (در اینجا کوردی) و آموزش به زبان غیر مادری، فراگیران را تحقیر کرده و عامدانه زمینه از خودبیگانگی و بحران هویت را فراهم میکنند.

در مقابل فرایندهای آشکار و پنهان فاشیستی سیستم رسمی، ملت‌های غیر فارس، باید برنامه‌های پنهان ضد استعماری را به شکل موازی، جهت خنثی سازی برنامه‌های آموزشی سیستم را طراحی و عملیاتی کنند. وظیفه معلمین کورد و غیر فارس در گام اول آگاهی بخشی و افشای استراتژی سیستم و توانمندسازی ذهنی - شناختی فراگیران برای دریافت و تولید معانی متفاوت است. در گام دوم، معلمین باید دقایقی از زمان آموزش را به آموزش زبان و تاریخ خود اختصاص دهند. بدین ترتیب برنامه پنهان موازی ضد استعماری، با رویکرد تولید خاص‌گرایی در حین شهروند دموکراتیک بودن، مانع از ذوب فرهنگی شده و پروژه آسیمیلاسیون فرهنگی - هویتی سیستم را تا زمان گذر از مرحله انتقالی به تعویق می‌اندازد.